

■ فراخوان نبرد در پایان تاریخ: تحلیل گفتمانی - تاریخی اعلامیه جنگ علیه تروریسم توسط جرج بوش

نوشته لیل گراهام، توماس کنین و آن. ماری داود
ترجمه دکتر پرویز ایزدی

چکیده

در این مقاله ما به اتخاذ رهیافت گفتمانی - تاریخی برای نشان دادن اهمیت اعلامیه جرج بوش (۲۰۰۱) مبنی بر "جنگ علیه تروریسم" می پردازیم. ما چهار سخنرانی فراخوان نبرد را که توسط پاپ ارین دوم (۱۰۹۵)، ملکه الیزابت اول (۱۵۸۸)، آدلف هیتلر (۱۹۳۸) و جرج دبلیو. بوش (۲۰۰۱) ایراد شده به طور نمونه برای نشان دادن ساختار، کارکرد و اهمیت تاریخی این متون در جوامع غربی طی هزاره گذشته ارائه می دهیم. ما چهار ویژگی نوعی را مورد شناسایی قرار می دهیم که در این متون طی این دوره ماندگار بوده اند:

۱. توسل به یک منبع قدرت مشروع که برای خطیب جنبه خارجی دارد و به شکلی ذاتا خوب نمایش داده می شود؛

۲. توسل به اهمیت تاریخی فرهنگ که در آن گفتمان واقع شده است؛

۳. ایجاد "دیگر" کاملاً اهریمنی؛ و

۴. توسل به اتحاد در پشت سر منبع قدرت خارجی مشروع. همچنین استدلال می کنیم که این متون، به طور مشخص در بافت های تاریخی ظاهر می شوند که مشخصه آنها بروز بحران های عمیق در خصوص مشروعیت سیاسی است.

مقدمه

چرا، البته: مردم جنگ را نمی خواهند... چرا برخی آدم های تنبل بیچاره در مزرعه بخواهند زندگی خود را در جنگ به مخاطره اندازند وقتی که بهترین چیز برای آنان این است که صحیح و سالم به مزرعه شان برگردند. طبیعی است که افراد معمولی خواهان جنگ نیستند، نه در روسیه، نه در انگلستان، نه در آمریکا و نه در واقع امر در آلمان. این چیزی است که بر همگان روشن است. اما از همه اینها گذشته، این رهبران کشور هستند که سیاستها را تعیین می کنند و به دنبال خود مردم را کشاندن همواره کار ساده ای است، چه کشور دموکراسی باشد، چه دیکتاتوری فاشیستی، چه پارلمانی و چه دیکتاتوری کمونیستی... چه حق ابراز عقیده وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد، مردم را همواره می توان به پیروی از فرامین رهبران رهنمون ساخت: این کار آسانی است. تمام کاری که باید انجام دهید این است که به آنها بگویید مورد حمله قرار گرفته اند و صلح دوستان را به خاطر فقدان میهن پرستی و قرار دادن کشور در معرض خطر تقبیح کنید. این ابزار در هر کشوری به همین شکل کارساز است. (هرمان گورینگ، ۱۹۳۸ به نقل از گیلبرت، ۹: ۱۹۴۷-۲۷۸). در سراسر تاریخ، رهبران سیاسی میلیون ها نفر از مردم را برای قربانی ساختن جان خود و جان افراد دیگر در جنگ برای فلان خیر بزرگتر متقاعد ساخته اند. آنها این کار را در ابتدا از طریق گفتمان انجام می دهند، صرف نظر از اینکه اجبار سیاسی و فیزیکی به دنبال بیاید یا خیز. قصد این مقاله این است که نشان دهد چگونه این گفتمان ها نوعاً طی تاریخ نسبتاً اخیر ساختار بندی می شوند تا در زمینه کارکردهای تشویقی به نقطه اوج خود برسند: متقاعد کردن توده مردم، به کشتن و مردن برای یک آرمان.

تمرکز تحلیلی اصلی مقاله ما اهمیت سخنرانی "جنگ علیه ترور" بوش (۲۰۰۱) است. به منظور قرار دادن سخنان بوش در بافت تاریخی نوع "فراخوان نبرد" و شناسایی ویژگی های نوعی "فراخوان نبرد" متون به طور اعم، پیکره ای از ۱۲۰ متن مربوط به هزاره پیشین را گردآوری کردیم. از این میان، چهار متن را به عنوان نمونه برای تحلیل مشروع ارائه می دهیم: سخنرانی پاپ اربن دوم در کلرمون (۱۰۹۵)^۱ که آغازگر نخستین جنگ صلیبی بود؛ سخنرانی ملکه الیزابت اول در تیلبری (۱۵۸۸)^۲ که آغازگر جنگ

علیه اسپانیایی ها بود؛ سخنرانی آدلف هیتلر در رایشتاگ (۱۹۳۸)^۳ پیش از الحاق اتریش به آلمان؛ و سخنرانی جرج دبلیو. بوش در کیاخ سفید (۲۰۰۱) مبنی بر اعلام "جنگ علیه ترور". این متون نه تنها نمونه متون "فراخوان نبرد" به طور اعم هستند، بلکه همچنین به دلیل خصوصیت دوران ساز خود برای جوامع غربی از اهمیتی فراوان برخوردارند. هر یک از این خطابه ها در دوره هایی ایراد شده اند که نقاط عطف تاریخی شناخته می شوند و هر یک به تحول دوران ساز قابل ملاحظه ای کمک کرده اند. منظور از تحول دوران ساز در اینجا تغییری بنیادی در شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در یک گستره جغرافیایی بزرگ و در طول دوره های طولانی است.

اریندوم هنگامی به صحبت می پرداخت که هم مردم و هم فعالیتهای تجاری در اروپای غربی پس از آنچه که (تا حدودی به غلط) "قرون وسطی"، گسترده خوانده می شد، از رونق و شکوفایی برخوردار شده بودند (مقایسه کنید با بلوخ، ۱۹۶۲؛ گراهام و هارن، ۲۰۰۰). به طور همزمان، سنت "مزیت دودمانی"^(۱) - تقسیم اراضی و اختیارات به طور مساوی میان وراث ذکور - جای خود را به اعطای تمامی حقوق به فرزند ذکور ارشد داد و در نتیجه یک وارث واحد مشخص می شد و در نتیجه آریستوکراتهای بالقوه که در اروپای غربی به لحاظ جا و مکان در مضیقه قرار می گرفتند، ترغیب می شدند که به تسخیر اراضی در شرق بپردازند (بلوخ: ۱۹۶۲). الیزابت اول در طی دوره دگرگونی های مذهبی، سیاسی و اقتصادی در انگلستان سخنرانی خود را ایراد کرد. صرف نظر از اینکه لو تر کمتر از ۶۰ سال پیش از سخنرانی الیزابت "جعبه دوات را به سوی شیطان پرتاب کرده بود"، جنسیت الیزابت به تنهایی کفایت می کرد که بحران مشروعیت پدید آید (فیکر، ۱۹۹۴). پدر الیزابت (هنری هشتم) فقط چهار سال پس از آنکه لو تر رادیکالیسم پروتستان خود را اعلام کرده بود، یک پادشاهی پروتستان تأسیس کرد. در نتیجه، هنری قدرت مقدس و سکولار را در اروپای غربی برای نخستین بار از زمان شارلمانی زیر نظر یک نهاد در هم آمیخت (گراهام و هارن، ۲۰۰۰). همچنین جنبش حصارکشی در انگلستان در حال شکل گیری بود و سنت تملیک اراضی به صورت یکجا در حال از بین رفتن و انگلستان در همه سطوح در حال گذار رادیکال بود. هیتلر در جریان یکی از گسستهای بزرگ به لحاظ انسجام اجتماعی و سیاسی در تاریخ اخیر صحبت می کرد. سرمایه نوکلاسیک گسترش بیش از حد یافته بود و کل جهان توسعه یافته از آثار کودی عظیم دچار آسیب شده بود. افزون بر این، به دنبال مخرب ترین جنگی که جهان تا به حال به خود دیده بود (جنگ جهانی اول)، کمونیسم در سراسر جهان در حال رونق گرفتن بود و دژهای نهادی سرمایه جهانی را

تهدید می کرد. هیتلر به این وضعیت با ناسیونالیسم افراطی و کشتار جمعی سازمان یافته و "کاملاً عقلانی" در مقیاسی بی سابقه واکنش نشان داد (بولاک، ۱۹۹۱).

سخنان بوش به دنبال انجام حملات (قبلاً) غیر قابل تصور به نیویورک و آرلینگتن، ویرجینیا (پنتاگون) ایراد شد که موضوع این شماره ویژه است. او همچنین در دوران دگرگونی های عظیم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سخن می گفت. در پی فروپاشی ناگهانی نظام شوروی، جهانی شدن که اینک شعاری به نظر می رسد که به سرعت در حال محو شدن است، بر گفتمانهای سیاسی و اقتصادی در سراسر دهه ۱۹۹۰ غلبه یافت. جهانی شدن بر ملیت زدایی از فعالیتهای اقتصادی به نفع یک اقتصاد جهانی "دلالیت داشت که مبتنی بر سوداگری افراطی و جریان "داتکام" بود و به دنبال "ورشکستگی تکنولوژیک" سال ۲۰۰۱ و متعاقب آن فضاچهایی که در زمینه اداره شرکتها (انرون، ورلدکام، کی-مارت، اچ آی اچ، یونایتد ار لاینز و غیره) پدید آمد، هم در آمریکا و هم در نقاط دیگر با شکست مواجه شد. شیخ رکود از دور پدیدار شده بود. در سراسر جهان توسعه یافته (یعنی کشورهای عضو سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه)، احزاب سیاسی طرفداران سنتی خود را از دست داده اند و احزاب سیاسی افراطی برای به چالش کشیدن نظام های دو حزبی که روز به روز کمتر از یکدیگر تفاوت پیدا می کنند، ظهور پیدا کردند (مقایسه کنید با مک کنا، ۲۰۰۰، ودک ۲۰۰۰). شکاکیت سیاسی در دستور کار روز قرار گرفت. جرج دبلیو. بوش، بر اساس ادعاهای فراوان، با تقلب در انتخابات سال ۲۰۰۰ پیروز شد و رئیس جمهوری نامشروع تلقی شد که توسط یک دستگاه قضایی سیاسی شده و حزبی به قدرت رسیده است (میلر، ۲۰۰۲). باخت تاریخی کلان ریاست جمهوری بوش پیش از ۱۱ سپتامبر مملو از بحران های مشروعیت بود.

برای قرار دادن اعلامیه جنگ بوش (۲۰۰۱) در بافت تاریخی کلان آن، نخست ما به شناسایی ویژگی های نوعی متون "فراخوان نبرد" در سراسر هزاره پیشین می پردازیم. ماندگارترین آنها عبارت اند از: ۱. توسل به منبع قدرت مشروع که در خارج از ذات خطیب قرار دارد و به عنوان چیزی ذاتاً خوب نمایش داده می شود؛

۲. توسل به اهمیت تاریخی فرهنگی که در آن گفتمان واقع شده است؛

۳. شالوده ریزی یک "دیگر" کاملاً اهریمنی و

۴. توسل به وحدت در پشت سر منبع قدرت خارجی مشروعیت بخش. مانند همه متونی که ما

مورد بررسی قرار دادیم، هر یک از این متون نشان دهنده تلاش برای نیل به یک هدف تشویقی افراطی است. ترغیب مردم به فدا کردن جان خود برای یک آرمان خاص که خارج از اهداف و منافع شخصی آنهاست. ما به شناسایی نحوه تولید ویژگی های فوق در هر یک از متون به شکل نوعی و به لحاظ تاریخی مشخص و نیز نحوه عملکرد آنها برای دستیابی به این هدف تشویقی قدرتمند می پردازیم. ما چنین استدلال می کنیم که این متون در حالی که اغلب "انقلابی" معرفی می شوند، ظاهراً عملکردشان به نفع نیروهای مرتجع جهت حفظ وضع موجود یک گروه خاص است؛ آنها به طور همزمان - تقریباً همیشه - در این راستا عمل می کنند که نهایتاً نظمی را که نیروی مرتجع در پی حفظ آن است، تضعیف کنند.

ماهیت نوعی تشویقهای مرگبار و تغییرات اجتماعی - سیاسی

"فراخوان نبرد" ابزارای دائمی است که به واسطه آن رهبرانی که در وضعیت بحرانی قرار دارند از پویسهای قدرت بافتهای اجتماعی شان برای تشویق "توده ها" به کشتن و مردن بهره می برند و به طور همزمان قدرت رهبر را تقویت و در عین حال موضع بلند مدت تر نهادهای آنها را در "حوزه قدرت" تضعیف می کنند (مقایسه کنید با بوردیو، ۱۹۹۸، سائول، ۱۹۹۲). برای نشان دادن اهمیت فراخوان بوش (۲۰۰۱) برای نبرد علیه ترور، مارهیافتی گفتمانی - تاریخی درپیش می گیریم، تاجایی که تلاش ما "در راستای یکپارچه ساختن نظام مند همه اطلاعات پس زمینه ای موجود در تحلیل و تفسیر لایه های متعدد یک متن شفاهی یا کتبی" (فرکلاف و ودک، ۱۹۹۷؛ همچنین مقایسه کنید با رابزیگل و ودک، ۲۰۰۱، ودک و مدیر، ۲۰۰۱) است با آنچه توسط فرکلاف و ودک توصیف شده همخوانی دارد. به طور مشخص، نشان می دهیم که چگونه در عملکردهای تشویقی به طور مشخص یعنی نوعی، با گذشت زمان، نهایت مطلوب به دست آمده است. همچنین خصوصیات این متون را که تغییر یافته اند؛ نحوه بیان این شباهتهای نوعی و تفاوتهای خاص در اعلامیه "جنگ علیه ترور" بوش (۲۰۰۱)؛ و خصلت تاریخی سخنان بوش را به نمایش در خواهیم آورد.

متون "فراخوان نبرد" که ما در اینجا به تحقیق درباره آنها می پردازیم تا آنجا که شامل "یک ساختار عام واحدهای کارکردی هستند... که از یک متن به متنی دیگر بارها تکرار می شوند" و دارای یک ساختار اجزای مشابه هستند که در آن هر یک از اجزای نقشی کارکردی در کل و روابط معنایی کارکردی

مشخص نسبت به دیگر اجزای در سطح خود دارند (المکه، ۱۹۹۸). تحلیل ما نشان می‌دهد که طی دوره مطالعه ما ساختار نوعی گفتمان‌های فراخوان نبرد به شکل قابل ملاحظه‌ای تغییر پیدا نکرده است. این متون حاوی چهار جزء مشابه و به یک اندازه قدرتمند هستند: یک منبع قدرت مشروعیت بخش که در خارج از ذات خطیب قرار دارد به تاریخی (درک اسطوره شناختی، تاریخ جهانی و غیره) از نظام اجتماعی که در آن متن واقع شده است؛ "دیگر"ی اهریمنی و گمراه؛ و یک مفهوم (مذهبی، نژادی، سیاسی فلسفی یا ملی‌گرا) وحدت بخش که اعضای نظام اجتماعی را به منبع قدرت مشروعیت بخش خارجی که توسط خطیب به آن توسل جسته شده پیوند می‌دهد.

ما با تمرکز بر ویژگی‌های هر یک از این اجزا در چهار متنی که در اینجا به نمایش در می‌آوریم و رابطه آنها با نظام اجتماعی وسیع تری که در آن ادا شده‌اند، تغییر در "نظم‌های گفتمانی" در طول زمان در جوامع "غربی" را مورد توجه قرار می‌دهیم (فرکلاف، ۱۹۹۲). نظم غالب گفتمانی به روشنی منبعی است که رهبران سیاسی از آن برای دستیابی به تشویق‌های به ظاهر غیر طبیعی و چشمگیر که ما در اینجا بر آنها تمرکز می‌کنیم، بهره می‌گیرند. تشویق به کشتن و مردن برای یک آرمان خارجی و به ویژه بنا بر تعریف، عملاً در تضاد با آرمان افرادی که از آنها خواسته می‌شود بکشند و بمیرند.^۴ ما با تمرکز بر ویژگی‌های متغیر اجزای نوعی در متون "فراخوان نبرد" طی هزاره پیشین، ضرورتاً نظم‌های متغیر گفتمانی را در سطوح اجتماعی و تاریخی کلان در معرض نمایش قرار می‌دهیم و نیز به شناسایی پیامدهای این تغییرات می‌پردازیم که می‌تواند بر حسب آنچه فرکلاف (۱۹۹۲: ۷۰) آن را "سرمایه‌گذاری" می‌خواند توصیف شود:

اگر ما در اینجا مفهوم سرمایه‌گذاری را به کار می‌گیریم، می‌توان گفت که عناصر، نظم‌های گفتمانی محلی و نظم‌های گفتمانی اجتماعی به طور بالقوه دارای ساختار متناقض بوده و در نتیجه در معرض این قرار می‌گیرند که سرمایه‌گذاریهای سیاسی و ایدئولوژیک موجود آنها، به کانون مجادله در مبارزات برای سلب سرمایه‌گذاری از آنها و یا سرمایه‌گذاری مجدد آنها تبدیل شوند.

پیامدهای اجتماعی - تاریخی سرمایه‌گذاری قدرت مشروع در یک منبع (یک عنصر دقیقاً انتزاعی) خارجی نسبت به جایگاه واقعی قدرت، تناقضی را پیش روی مردم قرار می‌دهد که بین تجربه زنده آنها و نظم‌های گفتمانی وجود دارد، یعنی همان نظم‌هایی که این پیامدها در بطن آنها قرار دارند، به ویژه وقتی که نظم گفتمانی اجتماعی صرفاً به عنوان ابزاری برای سیاست‌گذاری جلوه می‌کند - ابزاری عمدتاً

سیاسی - که از آن برای ایجاد مرگ و یا حتی تبیین آن در مقیاس توده‌ای بهره گرفته می‌شود. مثال زیر که توسط جان راستون سانول (۱۹۹۲-۵۴) ارائه شده قیاسی برای دوره کنونی (۲۰۰۳) عرضه می‌دارد:

زمین لرزه لیسبن در سال ۱۷۵۵ رخ داد و مشروعیت اخلاقی قدرت موجود را در هم شکست. این زمین لرزه با حرمت روانی کلیسا و سلاطین مطلق العنان همان کاری را کرد که بعدها جنگ ویتنام با ایالات متحده کرد. این فاجعه که هزاران کودک، زن و مرد، فقیر و غنی را به هلاکت رساند به نظر می‌رسید که به نوعی نیازمند تبیین فوری است. مردم اروپا از خود به طور جمعی سوال کردند چرا؟ کلیسا و مراجع قانونی نمی‌توانستند از دادن این پاسخ خودداری کنند که خداوند گناهکاران را مجازات کرده است [...] ادعای عقوبت الهی آشکارا آن قدر مضحک بود که به ناگهان مردم احساس کردند که از تعهد به باور هر چیزی که مقامات می‌گویند، رها شده‌اند. به ویژه کلیسا به خاطر اعطای ضمانت اخلاقی در خصوص نحوه زندگی مردم و یا خودداری از اعطای آن بی اعتبار شد.

به همین شکل، به نظر می‌رسد که محیط پس از ۱۱ سپتامبر، نمایشگر نظم سیاسی جهانی و فلسفه سیاسی "دموکراسی" است که توسط نیروهای طرفدار جنگ در آمریکا و نقاط دیگر تبلیغ می‌شود، این امر با افزایش چالش‌ها نسبت به قدرت اخلاقی آمریکا همراه بوده است. در هنگام نگارش این مطلب، اصل منع بازداشت افراد بدون حکم دادگاه برای نخستین بار از زمان جنگ داخلی به حالت تعلیق در آمده است، بنیادی‌ترین حقوق بشر که در قانون اساسی آمریکا درج شده به موجب قانون به اصطلاح "میهن پرستان"^(۳) کنار نهاده شده است؛ و نیز اقتدار شورای امنیت ملل متحد نادیده گرفته شده چون "ائتلاف کشورهای مصمم" به تهاجمی علیه عراق دست می‌زند که به دلایل متعدد به موجب حقوق بین‌الملل غیر قانونی و به لحاظ پیامدهای آتی کاملاً غیر قابل پیش‌بینی است (واسو، ۲۰۰۳).

تحلیل: عناصر نوعی گفتمان‌های "فراخوان نبرد" و گونه‌های مختلف آنها در هزاره پیشین هر یک از نقل قول‌هایی که مادر تحلیل خود ارائه می‌دهیم حاوی ویژگی‌های نوعی متون فراخوان نبرد هستند که قبلاً ذکر شد. با این حال، باید تاکید کرد که این ویژگیها از پیکره بسیار بزرگتری از متون فراخوان نبرد از سراسر هزاره بر گرفته شده‌اند که جنگ صلیبی پاپ اربن را از جنگ صلیبی جرج بوش متمایز می‌سازد. با این حال، بسیار جالب‌تر از خود ویژگیهای نوعی، انواع تغییراتی هستند که هنگامی آشکار می‌شوند که ما بر خصوصیات این ویژگیها در سراسر تاریخ تمرکز می‌کنیم. انجام این کار ما را به این سمت رهنمون می‌سازد که ماهیت تغییرات را در خصوصیات طرفداران نوعی، طی زمان جست‌وجو

کنیم و در نتیجه به این موضوع توجه کنیم که چگونه تغییر در آرایش های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توسط افراطی ترین تشویق های سیاسی بیان می شود. تغییر در خصوصیات نوعی، بیانگر تغییر در "نظم گفتمانی اجتماعی" است (فرکلاف، ۱۹۹۲). برای مثال، تفاوت در نیروی مشروعیت بخش خارجی مورد نظر ارین (که خداوند را مورد خطاب قرار می دهد) و الیزابت (که خداوند و کشور را مورد خطاب قرار می دهد) نشان دهنده ناسیونالیسم در حال ظهوری است که هیتلر بعدها برای دستیابی به اهداف سیاسی خود به آن توسل می جوید. به دلیل اینکه ویژگیهای نوعی متون "فراخوان نبرد" طی دوره ای که ما آن را در اینجا مورد تحلیل قرار می دهیم تا حدود زیادی ثابت باقی مانده است، تحولات تاریخی در خصوصیات نوعی متونی که ما در اینجا ارائه می دهیم به واضح ترین شکل آشکار شده است. این خصوصیات است که بیشترین بینش ها را در خصوص تحولات اجتماعی قابل ملاحظه ای عرضه می دارند که طی مدت مطالعه ما رخ داده اند و مطلوبیت این نوع تحلیل را به نمایش می گذارند، متونی که در اینجا ارائه می دهیم به خاطر خصوصیت دوران سازشان متمایز می شوند. هر یک از آنها نشانگر و منادی تغییرات چشمگیر در خصوصیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بافتی هستند که در آن ادا شده اند. سخنرانی پاپ ارین نشانگر آغاز فتوایسم "عصر دوم" است (بلوخ، ۱۹۶۲). سخنرانی الیزابت نشانگر از میان رفتن فتوایسم و ظهور وجدان ملی، اقتصاد جهانی مرکزگرایستی، ظهور مالکیت خصوصی و تقویت پروتستانتیسم نهادینه شده است (مقایسه کنید: مان، ۱۶۶۲؛ کوئیستمیر، ۱۹۹۷). سخنرانی هیتلر نشانگر پیروزی شراکت گرایی و ناسیونالیسم در غرب است (سانول، ۱۹۹۲) و سخنرانی بوش نشانگر ظهور تحولاتی است که هنوز باید کاملاً درک یا توصیف شود. توسل به منابع قدرت مشروعیت بخش که در خارج از ذات خطیب قرار دارند در متون فراخوان نبرد، خطیب معمولاً به منبعی از (یا منابعی از) قدرت توسل می جوید که در خارج از ذات او قرار دارد تا بدین وسیله به تشویق های خود مشروعیت بخشد. در هر مورد، منبع قدرت خارجی، نیروی اخلاقی نمایی در نظم گفتمانی اجتماعی آن دوره است. در عالمی که اخلاق در آن توسط دین تعریف می شود، کلمه "خداوند" منبع سیاسی نمایی اخلاق است. پاپ ارین دوم در سخنرانی خود خطاب به شورای کلیسا در کلرمون فران این گونه به خداوند توسل جست:

[۱] برادران دینی بسیار عزیز، امروز بر شما آشکار است که خداوند در انجیل چه گفته است: "جایی که دو یا سه تن از شما به نام من گرد هم می آیند، آنجا در میان شما هستم"؛ اگر خداوند در اذهان

شما حاضر بود، همه شما به یکسان ندای بر نمی آوردید؛ گرچه ندای چندین دهان بر می آید؛ با این حال، منشا این ندای یکی است. بنابراین به شما می گویم که خداوندی که این ندا را در سینه های شما قرار داده است، آن را از سینه شما بیرون می آورد. پس بگذارید در مواقع رزم این ندایی برای جنگ باشد، چون خداوند آن را به شما عطا کرده است. هنگامی که به دشمن حمله مسلحانه صورت می گیرد، این ندای واحد توسط همه سربازان خداوند سر داده می شود: "این اراده خداوند است! این اراده خداوند است! [Deus Vult! Deus Vult] [...]" بنابراین، هر کس که مصمم به رفتن به این زیارت مقدس شود و از این حیث به خداوند تعهد بدهد و جان خود را برای فدا شدن عرضه کند به عنوان یک قربانی زنده مقدس و برای خداوند قابل قبول است و علامت صلیب را بر پیشانی و یا سینه خود حمل خواهد کرد. در واقع، هنگامی که او از سفر خود باز می گردد پس از آنکه تعهد خود را ایفا کرده است، بگذارید صلیب را بر روی پشت خود و بین شانه هایش قرار دهد. از این رو، در واقع، با این عمل دو گانه او دستور خداوند را انجام می دهد، چون فرامین در انجیل قرار دارند، کسی که صلیب را بر ندارد و از من پیروی نکند، شایسته من نیست."

در نقل قول [۱] از این دوم به روشنی - بارها و بارها - بیان می کند که جنگ صلیبی که او مردم را به آن فرامی خواند، بنابر اراده او نیست بلکه "اراده خداوند" است. حتی کلماتی که هر صلیبی باید ادا کند در حالی که دشمن را به هلاکت می رساند، کلمات خداوند هستند که از خداوند منشا می گیرند، توسط او عطا شده اند، در سینه هر یک از صلیبی ها کاشته شده اند و توسط او "بیرون کشیده" می شوند. صلیبی فدایی و "یک قربانی زنده" است که مانند مسیح جان خود را در راه تحقق اراده الهی و سرنوشتی که کتاب مقدس مقدر کرده عرضه می کند تا از حیث ندای اخلاقی نمایی زمانه انسانی "شایسته" قلمداد شود. در اینجا شایان ذکر است که به طور ضمنی نوعی مسئولیت فردی وجود دارد - بر اساس رابطه بین فرد و خدای خود - که مبنای به دست گرفتن اسلحه به نام خداوند است.

سخنرانی ارین به لحاظ کارکردی موفقیتی چشمگیر بود. او به شکلی موفقیت آمیز جنگ های صلیبی را به راه انداخت که بنا به گفته اکثر مورخان تقریباً ۲۰۰۰ سال به طول انجامید (۱۲۹۱ تاریخی است که معمولاً برای پایان جنگ های صلیبی ذکر می شود)، اما "به طور غیر رسمی" دست کم تا قرن ۱۶، اگر نه دیرتر، ادامه یافت (برودل، ۱۹۹۳/۱۹۸۷). با این حال، گفتار حق به جانب ارین مسائل سیاسی و اقتصادی را که مبنای "قراخوان نبرد" را تشکیل می دادند، پنهان می کرد. اهداف اصلی جنگ صلیبی ارین سه گانه

بودند: تقویت موضع او به عنوان رهبر دیپلماتیک پادشاهی های درگیر در محاصره در اروپای غربی از طریق متعهد ساختن آنها در پشت سر هدفی مشترک و مقدس (بازپس گیری ارض مقدس)؛ گشودن راه برای تجار ایتالیایی در مدیترانه شرقی؛ و جلب اعضای بیشتر به کلیسا از طریق وعده زیارتی پر ماجرا و به قصد توبه (بلوخ، ۱۹۶۲). در حالی که خود جنگ های صلیبی به لحاظ بشر دوستانه فاجعه بار بودند و به قتل صدها هزار نفر از مردم و شکاف ها و خصومت های مذهبی دیرپا منجر شدند، تغییراتی بنیادی را در جوامع مسیحی و اسلامی سبب می شدند که آثار آن همچنان دیده می شود. این تغییرات شامل افول نهایی فتو دالیسم رسمی، پایان دادن به انزوای سیاسی و فکری در اروپای غربی، وحدت و تقویت پادشاهی های اروپایی، رشد تجارت دریایی و تعصبات مذهبی شدید می شوند (برودل، ۱۹۸۷/۱۹۹۳).

اندکی کمتر از ۵۰۰ سال بعد از سخنرانی ارین در کلرمون، الیزابت اول گرفتار بحران های متعدد قدرت و مشروعیت بر مبنای موضوعات جنسیتی، مذهب و تحولات اقتصادی شد (منینگ، ۱۹۷۱؛ مارکس، ۱۹۷۶). عمدتاً به دلیل اعمال پدرش، از مشروعیت کلیسای رومی به میزان قابل ملاحظه ای در انگلستان کاسته شد (مقایسه کنید با منینگ، ۱۹۷۱). البته، مذهب همچنان نیرویی مهم برای مردمی محسوب می شد که الیزابت سعی می کرد تا الهام بخش آنان شود. اعمال پدر او قدرت بالقوه پادشاهی را در انگلستان از طریق تحکیم قدرت کلیسا و جامعه مشترک المنافع در یک شخص واحد افزایش داده بود: یعنی پادشاه. از زمان شارلمانی بدین سو، مفهوم پادشاهی، بر اساس "حق الهی" به نیرویی در سیاست اروپا تبدیل شد (برینر، ۱۹۹۲). در قرن ۱۲، پادشاهی و دستگاه پایی در ارتباطی وارونه و تقریباً متقارن که به طور متقابل یکدیگر را تعریف می کردند، قرار داشتند. در حالی که پاپ نماینده دنیوی خداوند بر روی زمین است، پادشاه نماینده "جامعه مشترک المنافع" است او "وزیر منافع مشترک است... و شخصیتی عمومی است" (جان سالیسبوری، ۱۱۵۹/۱۹۰۹ به نقل از دیکنسون، ۱۹۲۶). در "فتو دالیسم آگاه" و رسمی قرن ۱۲، پادشاه تجسم اجتماعی است که محدوده جغرافیایی معینی دارد، در حالی که پاپ تجسم حکمروایی روحانی خداوند بر کل بشریت است (دیکنسون، ۱۹۲۶). در قرن ۱۶، قرن ها مبارزه بین کلیسا و دولت، به ادغام این اختیارات تاریخی در میانه موج در حال خیزش پروتستانتیزم در سراسر اروپای غربی منجر شد (برودل، ۱۹۸۷/۱۹۹۳). البته، پروتستانتیزم هرگز "کلیسای متحدی" نبوده است. اهمیت تاریخی آن در ارتباط با موضوع این مقاله به بهترین شکل توسط ویر (۱۹۹۱: ۱۹۱۹/۱۲۴) توصیف شده است:

لوتر فردر از مسئولیت اخلاقی جنگ میرا ساخت و آن را به مقامات منتقل کرد. پیروی از مقامات در اموری جز امور ایمانی هرگز سبب گناه نمی شود. کالوینیسم به نوبه خود خشونت اصولی را وسیله دفاع از ایمان تلقی می کرد؛ از این رو، کالوینیسم جنگ های صلیبی را به رسمیت شناخت، جنگ هایی که برای اسلام از همان آغاز عنصر حیات بود.

الیزابت با ترکیب قدرت یک پروتستانتیزم نسبتاً "غیر منسجم" (که هنوز تشابه زیادی با سلف کاتولیک رومی خود دارد) و قدرت پادشاهی، ناسیونالیسم نوپای قرن ۱۶ را با نگرشهای فتووالی در حال از میان رفتن نسبت به امور مذهبی در هم می آمیزد. در نتیجه، الیزابت به منابع قدرت خارجی متعدد به منظور دستیابی به نتیجه مطلوب خود توسل می جوید:

[۲] من در این مقطع زمانی به میان شما آمده ام، نه برای تفریح یا ورزش، بلکه مصمم شده ام که در میانه و بحیوچه نبرد در میان شما زندگی کنم یا بمیرم؛ و برای خدایم، برای کشورم، برای مردمم، شرفم، خونم و حتی خاک جان خود را فدا کنم [...] ظرف مدت زمان کوتاهی ما بر دشمنان خداوندیم، کشورم و مردمم پیروز خواهیم شد.

در نقل قول [۲] ما شواهد روشنی از دوگانگی در منبع خارجی مشروعیت مشاهده می کنیم: ادغام خدایم، کشورم، مردمم، شرفم و خونم و حتی خاکم منابع خارجی مشروعیت برای "فراخوان نبرد" الیزالت هستند. بدین ترتیب، او ارزش های اخلاقی فتووالیسم در حال افول (شرف و منش پادشاهی)، دین شناسی کاتولیک (پروتستان) باز تعریف شده (خدایم) را با ارزش های اخلاقی حس به سرعت در حال گسترش نژاد و مکان (خون و خاک) ادغام می کند (دسانتیلانا و فن دختد، ۱۹۶۲/۱۹۹۹) که بعدها به مبانی ناسیونالیسمی تمام عیار تبدیل می شود.

در قرن ۲۰، به ویژه پس از فروپاشی امپراتوری اتریش - مجارستان و تجزیه آن به کشورهای جدید به دنبال جنگ جهانی اول، دولت - ملت به منبع عالی قدرت مشروع تبدیل شد (پاتر، ۱۹۶۲). هیتلر و نازی ها به اشاعه احساسات ناسیونالیستی بر اساس نژاد و مکان به شکلی هنرمندانه پرداختند و تقریباً همه تبلیغات نازی ها به ناسیونالیسم مبتنی بر نژاد مردم آلمان برای توجیه واقعیت سیاسی و اجتماعی رایش سوم توسل می جست. توجه کنید که در متن زیر (نقل قول [۳]) هیتلر چگونه بین ملت آلمان، رایش آلمان و مردم آلمان رابطه برقرار می کند:

[۳] مردم آلمان ملتی جنگجو نیستند. آنها سرباز منش هستند. به این معنی که طالب جنگ نیستند

اما از آن هراسی نیز به دل ندارند. این ملت عاشق صلح است، اما شرف و آزادی خود را نیز دوست دارد. رایش جدید به هیچ طبقه و حرفه‌ای تعلق نخواهد داشت، بلکه به مردم آلمان تعلق دارد. رایش جدید به مردم کمک خواهد کرد تا راهی آسانتر در این جهان پیدا کنند. رایش جدید به آنان کمک خواهد کرد تا سرنوشتی سعادتمندتر پیدا کنند. حزب، دولت، نیروهای مسلح، اقتصاد نهادها و کارکردهایی هستند که تنها می‌توانند به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به یک هدف تلقی شوند. آنها بنا بر خدماتی که در راه دستیابی به این هدف انجام می‌دهند، توسط تاریخ مورد قضاوت قرار خواهند گرفت. با این همه، قصد آنها خدمت به مردم است.

حال به درگاه خداوند دعا می‌کنم تا در سال‌های پیش رو به کار، اعمال، آینده‌نگری و عزم ما برکت دهد؛ خداوند قادر متعال ما را در برابر تکبر و غرور و بندگی بزدلانه محافظت گرداند و به ما کمک کند تا مسیر صحیحی را بیابیم که در پیش روی مردم آلمان قرار داده و همواره به ما شهادت انجام کارهای صحیح را بدهد تا هرگز در برابر هیچ قدرتی و هیچ خطری پامان نلرزد و احساس ضعف نکنیم.

زننده باد آلمان و مردم آلمان!

در نقل قول [۲] مشاهده می‌کنیم که کل نهادهای آلمانی در ذیل مفهوم سوسیال ناسیونالیسم قرار داده شده‌اند. حزب، دولت، نیروهای مسلح و اقتصاد و سائیلی برای دستیابی به هدف هستند، یعنی سعادت آتی مردم آلمان. ما همچنین شاهد تداوم دوگانگی در منابع قدرت خارجی هستیم. در اینجا خداوند به روشنی پس از ناسیونالیسم در جایگاه دوم قرار داده شده است - در حالی که خداوند قادر متعال هیتلر مورد ذکر قرار می‌گیرد، این خداوند نیروی اصلی مشروعیت بخش تجاوز نیست. این جایگاه آشکارا توسط "ملت آلمان اشغال شده که در نقل قول [۳] همانند مردم آلمان معرفی شده است. هیتلر از طریق یک "ترفند" دستوری یعنی با اسمی سازی "مردم آلمان" به عنوان یک عنصر مفرد و به کارگیری ساخت "حامل ۸ محمول" (هلیدی، ۱۹۹۴) به این هدف دست می‌یابد: مردم آلمان. «حامل > «ملتی جنگجو» > محمول > نیست. با نمایش "مردم آلمان" به عنوان یک عنصر مفرد و استناد منفی محمول "ملت جنگجو" به "آن" و با استفاده ابهام آمیز از ضمیر "او" در جملات بعدی، نوعی همانندی تلویحی (اگر نه دستوری) بین مردم آلمان و ملت آلمان قائل می‌شود. این امر به هیتلر کمک می‌کند تا ملت را به صورت یک حامل با محمولهایی نمایش دهد که می‌توان آنها را به انسانها نسبت داد: او > «حامل > «سرباز منش» > محمول > «است. ملت باز هم بیشتر انسان گونه جلوه داده می‌شود و

دارنده آرزو، احساس، تمایل و خودگاهی به حساب می آید؛ او طالب جنگ نیست؛ اما از آن هراسی نیز به دل ندارد. او عاشق صلح است؛ اما شرف و آزادی خود را نیز دوست دارد. نیروی مشروعیت بخش خارجی هیتلر مفهومی مبتنی بر نژاد مردم آلمان است و همچنین او از طریق روابطی که بین مردم آلمان و ملت آلمان و رایش برقرار می سازد، مبنای آفق دید سیاسی خود را پایه ریزی می کند.^۵

حال باید درک کرد که در قرن بیستم، به ویژه پس از جنگ جهانی اول، بحران مشروعیت هیتلر عمدتاً بحرانی است که پایه در موضوعات ملی دارد، گرچه این موضوعات خوراک سیاسی قابل توجهی در اختیار او می گذارند. با ظهور جامعه ملل به دنبال جنگ جهانی اول، مشروعیت سیاسی به یک موضوع بین المللی تبدیل می شود:

[الف] امپراتوری های استعماری [فرانسه، بریتانیا، هلند، بلژیک] از طریق مراجعه به آرای عمومی موجودیت پیدا نکرده اند. امروزه، آنها به طور طبیعی جزء جدایی ناپذیر خانواده دولتها به حساب می آیند و بدین ترتیب بخشی از نظامی جهانی را تشکیل می دهند که همواره به ویژه توسط سیاستهای دموکراتیک به ما نشان داده شده و به عنوان "نظم جهانی حقیقی" معرفی شده است. حال به جامعه ملل دستور داده شده تا از آن حفاظت کند. من نمی توانم درک کنم چرا ملتی که خود اسیر زور شده باید به این دار و دسته معروف بپیوندد و من نمی توانم اجازه دهم که چنین نتیجه گیری شود که ما نباید آماده جنگیدن برای اصول عدالت باشیم فقط به خاطر اینکه عضو جامعه ملل نیستیم. برعکس، ما به جامعه ملل تعلق نداریم؛ چون اعتقاد داریم که این جامعه، نهادی برای برقراری عدالت نیست بلکه نهادی برای دفاع از منافع و رسای است.

هیتلر به روشنی به دو دسته از مخاطبان توجه نشان می دهد تا ادعاهای مربوط به گسترش آلمان و دفاع در برابر عدم مشروعیت مشهود رایش پیشنهادی خود را توجیه کند: افکار جهانی، به ویژه در چارچوب جامعه ملل و افکار عمومی آلمان. او با تقیب مشروعیت جامعه ملل که به ادعای او علت وجودی آن در سرکوب کنونی ملت آلمان نهفته است، به بحران مشروعیت بین المللی خود می پردازد. او با ارائه تصویری قدرتمند و وحدت بخش از آینده که در آن مردم آلمان نفع برندگان اصلی از هر ارگانی (دولت، موسسات بازرگانی، ارتش و غیره) هستند که جامعه آلمان را تشکیل می دهد، به مخاطبان ملی خود می پردازد.

نطقی که توسط جرج دبلیو. بوش پنج روز پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ایراد شد، نشانگر

ادامه سلطه دولت - ملت به عنوان منبع اصلی قدرت سیاسی مشروع در آغاز قرن ۲۱ است. پیش از حملات ۱۱ سپتامبر، بوش مانند اربن دوم، الیزابت اول و هیتلر دستخوش بحران مشروعیت شده بود. در این مورد، منبع جارو و جنگالها نتیجه مشکوک انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ در آمریکا، اقتصاد در حال ضعف، افتضاحات به بار آمده در شرکتها و شواهد در دسر آفرین از فساد سیاسی در همین ارتباط و نیز تاثیرات ناشی از حکومت او در سایه افرادی بود که در رژیم سابق پدرش فعالیت می کردند (میلر، ۲۰۰۲). سخنرانی بوش که با هدف تشویق شهروندان آمریکایی به حمایت از جنگ قریب الوقوع علیه ترور ایراد شده، به روشنی به احساسات ناسیونالیستی توسل می جست:

[۴] ما ملتی بزرگ هستیم. ما ملتی با اراده هستیم. ما ملتی هستیم که نمی تواند مرعوب بدکاران شود. من به مردم آمریکا شدیداً ایمان آورده‌ام. اگر شما مردم آمریکا آنچه را که من در نیویورک دیدم به چشم خویش دیده بودید، شما هم ایمان می آوردید. شما به سخت کوشی گروه‌های نجات ایمان می آوردید؛ شما به این دلیل ایمان می آوردید که تمایل مردم را برای انجام چیزی که برای آمریکا صحیح است، مشاهده می کردید. به شما به این دلیل ایمان می آوردید که مهربانی و عشقی را که هم میهنان آمریکایی به یکدیگر در زمان نیاز نشان می دادند، به چشم می دیدید.

در اینجا همانندی مردم و ملت مفروض گرفته شده است و انسان‌نگاری ملی بلافاصله بروز پیدا می کند: ما «حامل» ملتی بزرگ «محمول» هستیم. ما «حامل» ملتی با اراده «محمول» هستیم؛ ملتی که نمی تواند مرعوب بدکاران شود «محمول». «ایمان به اعتقاد به خود ملت بدل می شود - یک ملت تحت لوای خداوند، مانند قول وفاداری.

دوگانگی منابع قدرت مشروع در طول زمان

ماهیت ویژه قدرت مشروع خارجی در غرب طی دوره مطالعه ما به روشنی تغییر یافته است. در پایان قرن ۱۱، منبع غالب قدرت مشروع خارجی در جامعه اروپای غربی، گونه‌ای خدای مسیحی بود که توسط کلیسا بر روی زمین بازنمایی شده بود و پاپ تجسم بخش آن بود. (برنیر، ۱۹۹۲). در قرن ۱۶، هم کلیسا و هم دولت - ملت به عنوان منابع قدرت مشروع تلقی می شدند (دیکنسون، ۱۹۷۶). در قرن بیستم، دولت - ملت مابعد روشنگری به عنوان منبع عمده قدرت مشروع به دنبال ادعای "مرگ خداوند" در اواخر قرن ۱۹ ظهور پیدا کرد (نیچه، ۱۹۷۴). با وجود ادعاهای مبتنی بر شواهد موثق مبنی بر اینکه در

قرن ۲۱، شرکتهای جهانی قدرت دولت - ملت ها را غصب کرده اند، به نظر می رسد توسل بوش به ناسیونالیسم آمریکایی، مبین این باشد که دولت - ملت همچنان مهمترین منبع قدرت مشروعیت بخش خارجی است.

در حالی که تحلیل ما تاکنون نشان داده است که توسل به منبع قدرت مشروعیت بخشی که نسبت به چهره های سیاسی جنبه خارجی داشته باشد، ویژگی پایدار و نوعی گفتمان هایی است که به طور موفقیت آمیزی کارکرد ترغیب مردم برای کشتن و مردن به صورت جمعی را پیدا کرده اند، خصوصیات این منابع قدرت در طول زمان بی شک دستخوش تغییر شده است. افزون بر این، با وجود ادعاهای بلندپروازانه در ارتباط با "مرگ خداوند" (نیچه، ۱۹۷۴) و "پایان تاریخ" (فوکویاما، ۱۹۹۳)، روشن است که منابع قدرت خارجی - از توسل به خداوند گرفته تا توسل به پادشاهی، دولت - ملت، احساسات ناسیونالیستی افراطی و برتری اخلاقی مفروض دموکراسیهای دو حزبی - صرفاً در طول تاریخ جایگزین یکدیگر نشده اند به آنها لایه هایی را تشکیل داده اند که به طور متوالی روی یکدیگر قرار گرفته اند تا گفتمانی را تولید کنند که بوش نمونه بارز آن را ارائه می دهد:

[۴الف] امروز، میلیون ها آمریکایی به سوگواری و دعا پرداختن و فردا ما به سر کارهای خود باز خواهیم گشت. امروز، مردم از هر قشر و طبقه ای، یاد قهرمانان را پاس داشتند: آنان برای از دست رفتگان به سوگواری پرداختند؛ آنان از خداوند خواستند تا خانواده های سوگوار را مورد لطف و عنایت خود قرار دهد، و فردا مردم خوب آمریکا به مغازه ها، مزارع، کارخانجات و سر کارهای خود باز خواهند گشت. [...] این نوع جدیدی از اهریمن است. و ما درک می کنیم، و مردم آمریکا دارند درک می کنند. این جنگ صلیبی، این جنگ علیه تروریسم، مدت زمانی به طول خواهد انجامید.

بوش با کلماتی که در نقل قول [۴الف] آمده تاریخ هزارساله مشروعیت خارجی را در هم تلفیق می کند: از طریق بهره گیری از گفتمان های ناسیونالیسم، اعمال قهرمانانه و اخلاق کار ملی؛ از طریق بهره گیری از قدرت و حمایت خداوند؛ از طریق قرار دادن خداوند و دولت - ملت در یک ردیف و سرانجام از طریق اعلام "جنگ صلیبی" ملی علیه "نوع جدیدی از اهریمن". بوش نشان می دهد که برای نشان دادن واکنشی موفق در دوران معاصر نسبت به یک بحران در مشروعیت سیاسی - که با حمله بی سابقه به کشورش تشدید شده - باید از کلیت تاریخ هزارساله بهره گیرد. از این رو: بوش در همان حالی که به احساسات بسیار ناسیونالیستی متوسل می شود و به اعمال مزایایی می پردازد که ویژه

سلاطین است، به عنوان "رئیس جمهور برگزیده خداوند" از جانب راست مسیحی مورد ستایش قرار می گیرد (کنانس، ۲۰۰۲).

توسل به تاریخ

همه متونی که در اینجا ارائه می شود، پیوندی بین تشویق ها و آگاهی تاریخی همگانی برقرار می کند. به نظر می رسد که این عنصر اساسی گفتمانهای تشویقی افراطی باشد. برای آنکه مخاطبان درک کنند که خطیب آنان را برای انجام چه کاری متقاعد می سازد، باید به برداشتهای عمومی از آنچه قبلا در نظام اجتماعی آنان رخ داده متصل شوند (هلیدی، ۱۹۹۳).

به منظور دستیابی به نوعی پیوند بین وضعیت حاکم در سال ۱۰۹۵ و بافت تاریخی فرانک ها، اربن دوم چهره های مورد احترام و رویدادهای تاریخ فرانک ها را تداعی می کند:

[۱ب] بگذارید اعمال نیاکان شما سبب تشویق شما و برانگیختن اذهان شما نسبت به دستاوردهای جوانمردانه شود؛ عظمت شارلمانی و پسرش لویی و دیگر پادشاهان شما که پادشاهی های ترکهارا نابود کردند و سلطه کلیسا بر سرزمینهایی را گسترش دادند که قبلا تحت مالکیت کافران بود.

در نقل قول [۱ب] اربن ۳۰۰ سال تاریخ فرانک ها و اسطوره های کارولنژین به یاد آورده می شوند تا مردم به حمله به خاورمیانه تشویق شوند. شارلمانی در روز کریسمس در سال ۸۰۰ پس از میلاد تاجگذاری کرد و سلطنت او تا حدودی نوزایی فرهنگ فرانک ها تلقی شد (بلوخ، ۱۹۶۲). مسیحیت و اریستوکراسی فرانسه تحت لوای یک شخصیت واحد قسمت شدند. و اروپای غربی، هر چند مدتی کوتاه، متحد و در وضعیت صلح باقی ماند.

الیزابت نیز برای کمک به اهداف تشویقی خود در زمینه فراخوان نبرد به برقراری پیوند با اسطوره های تاریخی اقدام کرد. صرف نظر از بحران مشروعیت عمومی که به دلیل تنش بین کلیسا و دولت به وجود آمده بود. او یک پادشاه مونث بود، امری که در نظام اجتماعی که او در آن واقع شده بود، تقریباً بی سابقه بود (ودینگتون، ۱۹۹۳). بنابراین، این موضوع برای موفقیت خطابه او در تیلبری اهمیت اساسی داشت که خود را با گذشته شاهانه ای پیوند بزند که بریتانیایی هایی تردید به آن عادت کرده بودند:

[۲الف] می دانم که به لحاظ جسمی زنی ضعیف و ناتوان به شمار می آیم، اما قلب یک پادشاه

انگلستان را دارم، قلب پادشاه انگلستان؛ و این را بسیار تحقیرآمیز می دانم که پارما یا اسپانیا یا هر یک از شاهزاده نشینهای اروپا جرئت تهاجم به مرزهای قلمرو من را پیدا کنند. در چنین صورتی، هیچ گونه ننگی از جانب من به بار نخواهد آمد و من خود سلاح در دست خواهم گرفت: من خود ژنرال، قاضی و پاداش دهنده هر یک از کارهای نیک شما در میدان نبرد خواهم بود.

محتوای انگاره ساختی سخنرانی الیزابت (نقل قول [۲الف] به روشنی به لحاظ مبنای تاریخی فتودالی است. او با بازنمایی ظاهر فیزیکی خود به عنوان "زنی ضعیف و ناتوان" به نوعی فریبکاری لفظی متوسل می شود و از ضعف ظاهری مبنایی فراهم می آورد تا خود "نادیده آس" و قلبش را با سلسله مراتب مذکر نخبگان فتودال بریتانیا به شکلی کاملاً بینابافتی در یک ردیف قرار دهد. او از طریق روحیه شاهانه و تاریخ به پادشاه، قاضی، ژنرال و اربابی شخصی تبدیل می شود که غنائم جنگی را توزیع خواهد کرد. اسطوره شناسی تاریخی ناسیونالیسم ژرمانیک یا به طور مشخص تر تایتانیک برای موفقیت هیتلر و نازیها اساسی بود. این امر صعود آنها را به قدرت میسر ساخت و مبنای اسطوره شناسی اقوام محلی را تشکیل می داد که به برنامه های سیاسی و اجتماعی آنها نیرویی معنوی می بخشید (بولاک، ۱۹۹۱). در نقل قول [۳ب] هیتلر از اسطوره شناسی ژرمانیک برای مشروعیت بخشیدن به برنامه الحاق که در شرف آغاز آن بود، استفاده به عمل آورد:

[۳ب] بیش از ده میلیون آلمانی در کشورهای همجوار آلمان زندگی می کنند که پیش از سال ۱۸۶۶ از طریق پیوندهای ملی به بدنه ملت آلمان پیوسته بودند. تا سال ۱۹۱۸، آنها در جنگ بزرگ شانه به شانه می جنگیدند اما به واسطه پیمان های صلح از اتحاد آنها با رایش جلوگیری به عمل آمد.

[...]

لهستان به شرایط تعیین شده برای آلمانی های مقیم شهر آزاد دانزیگ احترام می گذارد و آلمان نیز به حقوق لهستانیها احترام می گذارد. حال به اتریش می پردازم. نه تنها مردم در این دو کشور از هویتی یکسان برخوردارند بلکه از همه اینها گذشته از تاریخی طولانی و فرهنگ مشترک برخوردارند که رایش و اتریش را به هم پیوند می دهد.

هیتلر همبستگی را بر مبنای تاریخ و فرهنگ مشترک و بر اساس مبالغه در افتخارات نظامی گذشته ایجاد کرد. در اینجا آلمانی بودن تنها به ملیت مربوط نمی شود، بلکه نژاد، فرهنگ و زبان نیز مطرح است. خصوصیت مشترک تاریخ ژرمانیک توسط بینابافتی به یک اسطوره بسیار عمیق، ماقبل فتودال

و قبیله ای است که هیتلر و گوبلز برای ایجاد "شادی و شعفی" از آن استفاده می کردند که توسط کسانی احساس می شد که در نمایشهای عمومی سازمان داده شده توسط نازیها شرکت می کردند و بدین ترتیب هویت‌های شخصی خود را در "قولکس گماینشافت"، "اتفاق" فراگیر اجتماعی قومی غوطه ور ساختند که در چهره اسطوره‌ای آدلف هیتلر تجسم پیدا می کرد. (بولاک، ۱۹۹۱:۳۴۳).

توسل بوش به اسطوره‌شناسی تاریخی آمریکا، اندکی سطحی تر است و این شاید به دلیل زندگی اجتماعی کو تا هتر ایالات متحده به عنوان یک ملت در مقایسه با ملل اروپایی باشد و شاید نیز به خاطر جنبه‌های رسانه‌ای اسطوره‌شناسی تاریخی آن باشد (پستمن، ۱۹۸۵). بوش به درک تاریخی مخاطبان‌ش از ماهیت جنگ مدرن توسل می جوید و تصاویر "هالیوودی" از دخالت آمریکا در جنگ جهانی دوم و دیگر آرمان‌های فرهنگی عامه‌پسند را در کانون توجه قرار می دهد:

[۴] مردم آمریکا به منازعه‌ای عادت کرده‌اند که در آن باید از یک سریل یا صحرا عبور کرد و یا اهداف شناخته شده نظامی را نابود ساخت. چنین امری ممکن است اتفاق بیفتد [...]

همچنین من به نیروهای نظامی مان ایمان دارم. کاری بر عهده ماست که باید انجام دهیم. درست مانند کشاورزان، مزرعه‌داران، صاحبان کسب و کار و کارگران کارخانه که وظیفه‌ای برای انجام دادن دارند. دولت من نیز وظیفه‌ای دارد و ما بر آنیم که این وظیفه را انجام دهیم. [...]

ما همچنان بهترین کشاورزان و مزرعه‌داران جهان باقی خواهیم ماند. ما همچنان مبتکرترین کارآفرینان در جهان هستیم.

شایان ذکر است که جنگل‌های ویتنام از این مجموعه اسطوره‌شناسی عامه‌پسند آمریکایی حذف شده است. از سریل آیووجیما و صحرای العلمین تا "غرب وحشی" کشاورزان، مزرعه‌داران (و به طور تلویحی کلانترها و یاغی‌ها) و صاحبان کسب و کار کارآفرین و کارگران کارخانجات آنها (که اینک اغلب در خارج مستقرند) و دولت آمریکا، بوش آمریکا را به عنوان کشور کارگرانی نمایش می دهد که وظیفه خود را انجام می دهند و آن را بهتر از دیگران انجام می دهند. باز نمایهای اسطوره‌شناسیهای تاریخی... تاریخ‌های عامه‌پسند... به روشنی بازتاب جوامعی هستند که بدین گونه معرفی می شوند و به همان اندازه منبعی برای تشویق به جنگ به شکلی موفقیت آمیز به شمار می آیند. آنها بازتاب نظمهای گفتمانی در یک جامعه هستند و در عین حال نظمهای مزبور را دستخوش تغییر می سازند. به کارگیری اسطوره‌شناسی عامه‌پسند برای مقاصد مربوط به تشویق جنگ و تولید فرهنگ توده‌ای از سال ۱۹۱۷ در

ایجاد "دیگر" اهریمنی

شگفت‌آور نیست که ویژگی ماندگار دیگر متون فراخوان نبرد ایجادیک "دیگر" اهریمنی باشد که باید از روی زمین محو شود. چگونگی انجام این امر به روش‌های خاص تاریخی نیز بازتاب "نظم اجتماعی گفتمان" زمانه است (فرکلاف، ۱۹۹۲). "دیگر" اهریمنی پیوند نزدیکی با منبع قدرت خارجی مشروعیت بخش فوق‌الذکر دارد. از نظر اربن، "دیگر بودگی" به توسل به نگرشهای مذهبی مربوط می‌شود.

[الف ج] از محدوده اورشلیم و از شهر قسطنطنیه گزارشهایی نفرت‌انگیز به طور مکرر به گوش ما رسیده است؛ بدین معنی که نژادی از پادشاهی پارسها؛ نژادی نفرین شده، نژادی که کاملاً از خداوند بیگانه است، نسلی که قلب خود را در راه حق نینداخته است و روح آن با خداوند سازگاری ندارد، با خشونت تمام به سرزمینهای مسیحیان هجوم آورده است و با غارت و آتش افروزی، آنها را خالی از سکنه ساخته است. آنها گروهی از اسرارا به کشور خود برده‌اند و گروهی دیگر را با شکنجه‌های ظالمانه به قتل رسانده‌اند. آنها کلیساها را ویران کرده و یا برای انجام مناسک مذهبی خودشان به تملک خویش در آورده‌اند.

در اینجا شاهد ترکیب ویژگیهای نوعی ماندگار با مختصات هستیم که بنا بر نظم اجتماعی گفتمان سازمان یافته‌اند: نژادی نفرین شده به سرزمین مقدس هجوم آورده و با غارت و آتش افروزی مردم را از آنجا رانده است، با شکنجه‌های ظالمانه آنها را به قتل رسانده است، کلیساها را ویران کرده است و یا آنها را با انجام مناسک مذهبی بیگانه در ساحت مقدس شان ملوث ساخته است. "دیگر" اهریمنی عمدتاً به این دلیل ماهیت اهریمنی دارد که با پیروان خداوند راستین واحد دشمن است.

الیزابت با بهره‌گیری از آگاهی در حال ظهور، اگر نه عمدتاً نهادینه شده، نسبت به مالکیت خصوصی در انگلستان و نیز آگاهی در حال ظهور نسبت به مذهب پرستان که خود او تجسم آن است، اهریمنی کلی تولید می‌کند. بنابراین، دشمنان او "دشمنان خدای من، کشور من و مردم من" هستند. آگاهی ملی در حال ظهور و نیز نگرش مالکانه نسبت به زمین همچنین هنگامی آشکار می‌شود که الیزابت این را "بسیار تحقیرآمیز می‌داند که پارما یا اسپانیا یا هر یک از شاهزاده‌نشینهای اروپا جرئت تهاجم به مرزهای

قلمرو او را پیدا کنند."

در حالی که ایجاد چندین "دیگر" اهریمنی توسط هیتلر به طور مستند ضبط شده است و چندان لازم نیست که در اینجا به جزئیات آنها پردازیم، ذکر عبارت زیر مناسب جلوه می‌کند:

[۳ج]... اگر ما طی پنج سال گذشته مانند شهروندان جهان دموکراتیک روسیه شوروی یعنی مانند افراد نژاد یهود عمل کرده بودیم، موفق نمی‌شدیم از آلمانی که در شرف فروپاشی مادی قرار داشت کشوری بسازیم که در مراتب بالای مادی قرار دارد. به همین دلیل، ادعا می‌کنیم که از این حق برخورداریم که از کار خود محافظت کنیم تا امکان ایجاد مزاحمت از سوی عناصر جنایتکار یا دیوانگان سلب شود.

هر کس در راه این مأموریت اخلاقی ایجاد کند دشمن مردم است، چه دموکراتی بلشویک، چه تروریستی انقلابی و چه خیال‌باف مرتجعی باشد که آرمانهایش را دنبال می‌کند. در این زمان نیاز، کسانی که به نام خداوند عمل می‌کنند، کسانی نیستند که به نقل از انجیل بی هدف دور تا دور کشور پرسیه می‌زنند و بخشی از روز بیکارند و در اوقات دیگر به انتقاد از کار دیگران می‌پردازند؛ بلکه کسانی‌اند که دعاهایشان والاترین شکل اتحاد انسان با خدایش را پیدای می‌کند که همانا کار است.

یهودیان، کمونیست‌ها، دیوانگان، جنایتکاران، تروریست‌ها، مرتجعان، منتقدان دانشمندان، روحانیون منحرف... همگی مخالف والاترین شکل دعا یعنی اتحاد انسان با خدایش؛ کار هستند. از بسیاری جهات، از طریق ایجاد شکل منفی انحراف برای تعریف اهریمن یعنی از طریق شناسایی "دیگر" های اهریمنی به عنوان کسانی که نه آلمانی (آریایی) هستند و نه حامی رایش، برنامه هیتلر برای اهریمن‌سازی به این دلیل از قدرت بسیار زیادی برخوردار است که طبقه‌ای از "دیگر" اهریمن به وجود می‌آورد که به طور بالقوه شامل هر کس، هر شخص و در واقع هر اندیشه‌ای می‌شود که می‌تواند به عنوان ناراضی تعریف شود.

استراتژی "دیگر" اهریمنی بوش اندکی شبیه به استراتژی هیتلر به لحاظ قلمرو و بالقوه آن است. نقل قول زیر [۴ج] شامل توصیف "دیگر" اهریمنی بوش و همتای جمعی آن چند روز بعد از ۱۱ سپتامبر می‌شود:

[۴ج] ما ملتی هستیم که نمی‌تواند به وسیله بدکاران به اسارت گرفته شود. ما خود را از شر جهان بدکاران خلاص خواهیم کرد. ما همه با هم از مردم طرفدار آزادی می‌خواهیم

تابا تروریسم مبارزه کنند [...]]

... ما با دشمن جدیدی مواجهیم که آن قدر وحشی است که هواپیماها را به ساختمانهایی می کوبد که پر از انسانهای بی گناه است. [...]]

فرمانداران و شهر داران هشیار و گوش به زنگ هستند چون بدکاران همچنان در کمین هستند. [...]] هیچ کس به شکلی قابل درک نمی توانست تصور کند که بمب گذاران انتحاری به داخل جامعه ما "رسوخ" پیدا کرده اند و آنگاه در یک روز هواپیماهایشان را به پرواز در آورده اند و با هواپیماهای آمریکایی به ساختمانهایی کوبیده اند که پر از افراد بیگناه بوده است... این... نوع جدیدی از شرارت است. و این را مادرک کرده ایم. و مردم آمریکانیز در شرف درک این مطلب هستند. این جنگ صلیبی، این جنگ علیه تروریسم مدت زمانی به طول خواهد انجامید. [...]]

... سازمان اصلی مظنون در تعداد زیادی از کشورها فعالیت دارد. این سازمان گسترده و فراگیر مبتنی بر یک چیز است: ایجاد رعب و وحشت. آنها عقل آزادی را ندارند. آنها از آنچه آمریکا مظهر آن است نفرت دارند [...]]

به همین دلیل است که به مردم آمریکا می گویم که ماقبلا هرگز این نوع شرارت را ندیده ایم. اما بدکاران نیز هرگز قبلا مردم آمریکا را در عمل ندیده اند و به زودی آن را خواهند دید.

استراتژی بوش تعریفی بسیار سیال از "دیگر" اهریمنی ارائه می دهد: بدکاران، تروریست ها، بمب گذاران انتحاری، افرادی وحشی و بدکار که در جامعه رسوخ پیدا کرده اند و در کمین اند تا مردم بی گناه را به قتل برسانند. آنها به این دلیل دست به این کار می زنند که تحمل آزادی را ندارند و از آنچه آمریکا مظهر آن است نفرت دارند. آنها ضد مسیح نیستند؛ آنها ضد آمریکایی هستند و این ویژگی تعیین کننده نهایی آنهاست. آنها در کشورهای زیادی زندگی می کنند و جز اهدافی که به ایجاد رعب و وحشت مربوط می شود، ویژگی وحدت بخش دیگری ندارند. اما بوش تعهد می کند که جهان را از شریکداران خلاص کند. البته، جنگ صلیبی او، جنگ او علیه ترور از جانب مردم طرفدار آزادی، مدت زمانی به طول خواهد انجامید و احتمالا نیز چنین می شود.

سیالیت تعریف "دیگر" اهریمنی توسط بوش عمدتاً در عبارات موهن اهریمن و تروریسم و در رابطه ای منفی نهفته است که "دیگر" اهریمنی به لحاظ آنچه آمریکا مظهر آن است، داراست. بوش تعداد این انتزاعات تجسمی را گسترش می دهد و سپس به آنها خصوصیات را در محیط سیاسی پس

از ۱۱ سپتامبر نسبت می دهد و نهایتاً ۱۱ سپتامبر را به فرصتی تاریخی و جهانی تبدیل می کند تا کل امور بشری را مجدداً شکل دهد. او در مراسم فارغ التحصیلی وست پوینت در ژوئن ۲۰۰۲ مسائلی را درباره رهیافت سیاسی اش و به طور اخص درباره زبانی که برای بیان شور و شوق او برای این فرصت جدید مورد استفاده قرار می دهد، خاطر نشان می سازد:

برخی از این نگران هستند که صحبت با زبان صحیح و غلط به نوعی غیر دیپلماتیک یا غیر مودبانه است. من مخالف این امر هستم. شرایط متفاوت، روشهای متفاوتی را اقتضا می کند اما اخلاقیات متفاوتی را ایجاب نمی کند. حقیقت اخلاقی در همه فرهنگها، در همه زمانها و در همه مکانها یکسان است. هدف قرار دادن غیر نظامیان بی گناه به منظور کشتن آنها، همواره و در هر کجا، کاری غلط است. وحشیگری علیه زنان همواره و در هر کجا کاری غلط است. هیچ گونه بی طرفی میان عدالت و ظلم و میان بی گناه و گناهکار نمی تواند وجود داشته باشد. مادر منازعه ای میان خیر و شر قرار داریم و آمریکا شر را به نام خودش می خواند. ما با رویارویی با شر و رژیمهای سرکش، مشکلی ایجاد نمی کنیم بلکه مشکلی را فاش می کنیم. و جهان را به سوی مخالفت با آن سوق می دهیم.

همان گونه که از صلح دفاع می کنیم، همچنین از فرصتی تاریخی برای حفظ صلح برخورداریم. اینک از زمان ظهور دولت - ملت در قرن هفدهم، بهترین فرصت برای ایجاد جهانی فراهم آمده است که در آن قدرتهای بزرگ به جای آنکه خود را آماده جنگ سازند، در حالت صلح به رقابت با یکدیگر پردازند (بوش، ۲۰۰۲).

بدترین اعمال به ناگهان بهترین فرصت ها را پدید می آورد! با این همه، قوانین "امنیت داخلی" و "میهن پرستی" که هم اینک اجرا شده اند، اختیارات بی سابقه ای برای دستگیری افراد مظنون به شرکت در اعمال تروریستی، بازجویی از آنها، تحت نظر قرار دادن آنها و تفتیش آنها قائل می شود؛ مسئولیت باز تعریف مداوم آنچه را که اعمال تروریستی تلقی می شود به عهده وزیر امور خارجه و دادستان کل آمریکا قرار می دهد؛ اصل منع بازداشت افراد بدون حکم دادگاه را به حالت تعلیق در می آورد؛ و به طور بالقوه اعتراضات و سایر اعمال حاکی از نارضایتی عمومی را در تعریف به عمل آمده از تروریسم می گنجانند (کنگره ایالات متحده آمریکا، ۲۰۰۱)، قانون میهن پرستان ۲ که در حال حاضر پیشنهاد شده از این نیز فراتر می رود و ۱۵ مورد مجازات جدید مرگ را برای اعمالی در نظر می گیرد که به طور عمد یا غیر عمد موجب مرگ دیگر انسانها شوند و امکان اعلام حکومت نظامی را فراهم می آورد (کنگره ایالات

متحدہ آمریکا، ۲۰۰۳). شیطان بوش، مانند تعریف او از شر، چنان کہ قبلاً گفته شد، جزئیات و شاخ و برگهای زیادی دارد.

اتحاد در پشت سر خیر بزرگتر

آخرین ویژگی نوعی متون فراخوان نبرد کہ مادر اینجا آن را مورد شناسایی قرار می دهیم، توسل به اقدام متحد تحت لوای نیروی مشروعیت بخش خارجی است. بار دیگر، تمرکز بر خصوصیات تاریخی این ویژگی نوعی، نظمهای متحول گفتمان از زمان اربن رافاش می کند. اربن استراتژی مجازات را در تلاش برای متحد ساختن فرانکها تحت لوای مسیح برای جنگیدن در جنگ صلیبی به کار می گیرد. او این کار را به طریقی انجام می دهد کہ به فرانکها اولتیماتوم بدهد. اربن مجازاتهایی را بر می شمرد کہ برای کسانی مقرر خواهد شد کہ برای شرکت نکردن در جنگ صلیبی عذر و بهانه می آورند:

[۱] ادنگذارید مایملک شما و یا نگرانی از بابت امور خانوادگی، مانع شرکت شما در جنگ شود. چون سرزمینی کہ در آن سکنی گزیده اید، از همه طرف توسط دریا محاصره شده و اطراف آن از قلل کوهستانی پوشیده شده است و در نتیجه برای این جمعیت بزرگ بسیار کوچک و محدود است؛ همچنین این سرزمین از ثروت چندانی برخوردار نیست و به زحمت غذای کافی برای کشتکاران خود فراهم می آورد. از این رو، شما مجبور می شوید یکدیگر را بکشید و ببلعید، به جنگ دست یازید و در نتیجه بسیاری از شما در منازعات داخلی از بین خواهید رفت.

الیزابت، بار دیگر به شکلی دوگانه به پادشاهای فتودالی و بازرگانی متوسل می شود، یعنی نوعی استراتژی باز توزیع مبتنی بر "غنائم جنگی"، البته بدون وعده بهشت. او به سربازان خود به خاطر شرکت در جنگ علیه اسپانیا و عده پادشاهای زمینی می دهد:

[۲] آ من می دانم کہ شما به واسطه جسارت تان، شایسته دریافت پاداش و نشان هستید؛ و ما به شما اطمینان می دهیم، بر اساس قولی شاهانه، آنچه حق شماست به شما داده خواهد شد. هیتلر استراتژی آرمانشهر گرای سیاسی معاصر تری را اتخاذ می کند و توضیح می دهد چگونه سیاستهای نازی یک دولت - ملت متحد آرمانشهر گرا را ایجاد خواهد کرد، دولتی کہ بازتاب امیدهای سوسیالیستی گسترده زمانه و بخش "سوسیالیستی" اسم حزب نازی (حزب ناسیونال سوسیالیست) است:

[۳] رایش جدید به هیچ طبقه و حرفه‌ای تعلق نخواهد داشت بلکه متعلق به مردم آلمان است. رایش جدید به مردم کمک خواهد کرد تا راه آسان‌تری را در جهان بیابند. رایش جدید به مردم کمک خواهد کرد تا زندگی سعادت‌مندتری داشته باشند. حزب، دولت، نیروهای مسلح، اقتصاد، نهادها و کارکردهایی هستند که تنها می‌توانند به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به هدف مورد ارزیابی قرار گیرند. تاریخ بنا بر خدمتی که آنها برای دستیابی به این هدف انجام داده‌اند، در مورد آنها قضاوت خواهد کرد با این حال، قصد آنها خدمت است.

بوش به طور کلی - گرچه به روشنی - به شیوه‌ای فردگرا و خودمحور به چیزی متوسل می‌شود که ایمان به خدا، دولت و مردم را با دیدگاه آرمانشهرگرایی خود از برقراری صلح در آینده و وعده مجازات بدکاران در هم می‌آمیزد:

[۴] در این روز ایمان، من هرگز تا این درجه به آمریکا ایمان نداشته‌ام. مردم آمریکا باید شکیبنا باشند. من نیز شکیبانی بیشتر خواهم کرد. اما می‌توانم به مردم آمریکا اطمینان بدهم که مصمم هستم. از این موضوع منحرف نخواهم شد، توجه خود را معطوف به این خواهم کرد که اطمینان حاصل کنم که نه تنها عدالت در مورد بدکاران به اجرا در خواهد آمد بلکه هر کس که با آنها همکاری کرده نیز باید به مجازات برسد. کسانی که به تروریست‌ها پناه داده‌اند، مجازات خواهند شد. اینک زمان آن فرا رسیده است که در نخستین جنگ قرن ۲۱ با قاطعیت پیروز شویم تا فرزندان و نوادگان ما در قرن ۲۱ در صلح و آرامش زندگی کنند.

همانند منابع خارجی خاص قدرت مشروع، روش توسل به وحدت در پشت سر یک منبع خاص نیز طی دوره مورد مطالعه ما دستخوش تغییر و پیچیده‌تر شده است. این امر بازتاب تغییر در نظم گفتمانی اجتماعی و نیز نشانگر سرعت فزاینده تحول این نظم‌ها و کسب معانی جدید توسط آنهاست.

نه قاطع و نه نهایی: درباره نقش گفتمان و تحلیل گران گفتمان در عصر "ترور" جهانی شده در سطح کارکردی - نظری، به روشنی می‌توان مشاهده کرد که ویژگی‌های عام متون فراخوان نبرد طی هزاره گذشته تغییر اندکی کرده است. اگر از دیدگاه سطح گفتمان و یا به طور مشخص بر اساس مفهوم فرکلاف (۱۹۹۲) از "نظم گفتمانی اجتماعی" به موضوع بنگریم، خصوصیات این متون تغییر یافته‌اند تا بازتاب نظم‌های گفتمانی متحول در سطوح کلان اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نیز به شکل قابل توجه تاثیر گذار بر آنها باشند. فراخوان نبرد موفق‌ترین با بهره‌گیری از قدرت خداوند، کمک قابل ملاحظه‌ای

به افول سیاسی نهادهای دین شناختی غربی کرد، اما این امر بدون گسترش فراوان قدرت آنها در وهله نخست و به مدت چندین سال میسر نشد. الیزابت چهره‌ای دوران ساز در تاریخ انگلستان است، پیروزیهای عصر او حماسه‌ای هستند و بذریع آن چیزی را پاشیدند که به امپراطوری بریتانیا تبدیل شد. با اینحال، تنها ۵۰ سال بعد بود که پارلمان که نفوذش توسط الیزابت به شدت کاهش یافته بود، دستور اعدام چارلز اول را صادر کرد. اندکی بعد، جامعه مشترک‌المنافع کرامول اعلام موجودیت کرد. حکومت هیتلر، کوتاه مدت و وحشیانه بود. هیتلر نهایتاً آخرین بقایای امپراتوریهای مرتبط با رژیمهای کهن اروپا را نابود ساخت. نهادهای سرکویگر و نمادهای رایش سوم - و همچنین فاشیسم اگر به کلی از میان نرفته باشد - دست کم برای مدتی نابود شد (مقایسه کنید با سانول، ۱۹۹۷). جرج دبلیو بوش، در حالی که بر قدرت نظامی بی رقیب آمریکا در تلاشی صریح جهت شکل دهی مجدد، بر تصویر اسطوره شناختی آمریکا تاکید می کند، به روشنی نهادهایی را به مخاطره می اندازد که اسطوره شناسی آمریکا بر آن استوار است.

البته شناسایی و تحلیل منتقدانه ویژگیها و اهمیت ژانری که ما در اینجا آن را ارائه می دهیم تا "فراخوان نبرد" بوش را در چارچوب ژانری قرار دهیم که بیش از یک هزاره در تاریخ گسترش دارد و نیز به شناسایی ظرفیت بالقوه دوران ساز و دوران نمای این متون بپردازیم. مداخله به هر شکل مثبت و با نتایج و تأثیرات قابل توجه، کاملاً موضوع دیگری است. با این حال، در بافت جهانی که در حال تبدیل به یک "دهکده جهانی" فلاکت و قتل است که روز به روز ماهیتی خشن تر و سرکوبگرانه به خود می گیرد که در آن تسلیحات و جنگ اشاعه می یابد و در عین حال نهادهای رسانه های گروهی به جریانات - هر چند دهشتناک و مرگبار باشند - زرق و برقی می بخشند که آنها را اموری همگن و عادی نشان می دهند؛ در این جهان "دموکراسی"، "صلح" و "آزادی" به عنوان توجیهات منطقی برای کشتار جمعی علی رغم اراده شهروندان و بدون مجوز قانونی "جامعه بین المللی" با بوق و کرنا گرامی داشته می شود؛ در چنین جهانی، زبان، تصاویر و رسانه ها، بخش مهمی از سلاحهای کشتار جمعی را تشکیل می دهند. پرسشی که برای تحلیل گران گفتمان، زبان شناسان کاربردی و افرادی مانند آنها مطرح می شود این است: ما چه می کنیم؟ هلیدی (۱۹۹۳) دیر زمانی است که میان گفتمان، دلار و مرگ پیوند برقرار ساخته است، با این همه ما بار دیگر خود را مواجه با عملیات کشتار سازمان یافته می یابیم که توسط گفتمان و دلار مورد حمایت قرار می گیرد و تحریک می شود. با همه اینها، مایلیم چنین تصور کنیم که دانش

چگونگی ساختار بندی تشویقهای موفق برای سوق دادن مردم به سمت کشتن و مردن طی هزاره پیشین چگونه ممکن است در یک سطح، به دانش چگونگی تشویق موفقیت آمیز مردم به زیستن، درک و پیشرفت اجتماعی با اشکال بیش از پیش انسانی تبدیل شود.

مارتین ورز (۲۰۰۳) اعتقاد دارند که چالش تحلیل گفتمان این است که نشان دهد چگونه از طریق گفتمان، رهایی و نیز سلطه به دست می آید؛ اینکه تمرکز تحلیلی بر "هژمونی" باید با تمرکز بر گفتمانهای واگذاری قدرت - گفتمانهایی که برای "ایجاد صلح و نه جنگ" طراحی می شوند و به گونه ای موفقیت آمیز به توزیع مجدد قدرت می پردازند بدون اینکه لزوماً به مبارزه با آن پردازند - متوازن شوند (۲۰۰۳) مقایسه کنید با مارتین، (۱۹۹۹)؛ و اینکه تحلیل لازم است از "شیطان شناسی" و "شالوده شکنی" به سمت طراحی گفتمان "سازنده" حرکت کند (مارتین در مطبوعات). اینها مطمئناً ملاحظاتی مهم برای نظریه و عمل تحلیل گفتمان هستند. دست کم اینکه درک روشن تغییرات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کلان که همگی آنها را می توان به روشنی از دیدگاه گفتمانی - تاریخی نگریست - در فرآیند "بازسازی تاریخی" - تا به فهم تاریخ بشری به عنوان یک کل منسجم نائل آمد، از نظر ما حائز اهمیت است. اینک آشکار شده است در آنچه که "اقتصاد دانش جهانی" خوانده می شود، معانی و واسطه گری آنها کارکردهای سیاسی - اقتصادی آشکار و بیش از پیش مهمی را ایفا می کنند (مقایسه کنید با گراهام، ۲۰۰۲؛ فرکلاف و گراهام، ۲۰۰۲). تنها کارکرد اجتماعی دانشگاهیان همواره تاثیر گذاری بر گفتمان بوده است (دیوید رونی، مکاتبات شخصی) - یعنی تنها کاری که از ما دانشگاهیان ساخته است، چه از طریق تدریس و نگارش و چه از طریق هنر چند جانبه فعال گرایی. فتودالیسم به زمین و میلیتاریسم وابسته بود؛ مرکانتیلیسم به طلا و ارتشهای مزدور وابستگی داشت؛ سرمایه داری به مالکیت فرضهای قانونی - پول، شرکتها و مالکیت معنوی - و "جنگ اطلاعات" بستگی دارد که همگی آنها محصول گفتمان هستند. (گراهام، ۲۰۰۲) هر یک از این تحولات - هر یک از مراحل "نوع پیدایش" نظام های اقتصادی غربی (مارتین ورز، ۲۰۰۳) - به سمت اتکای فزاینده به اجبار انتزاعی - گفتمانی به جای فیزیکی محض برای حفظ و استمرار بی عدالتیها گرایش یافته اند.

بی شک نظام اقتصادی - سیاسی کنونی، هر چند ممکن است گذرا و موقت باشد، از دیگر نظام هایی که در تاریخ وجود داشته اند، بیشتر به گفتمان و رسانه ها اتکا دارد، دقیقاً به دلیل اندازه و سطح بالای انتزاعی بودن آن که حجم عظیم کالاهای آن را می سازد و مورد پشتیبانی قرار می دهد (گراهام، ۲۰۰۰).

درک این امر به معنای اهمیت و ظرفیت بالقوه ملاحظات گفتمانی است. برنامه آگاهی و اطلاعاتی کلی "به طور کامل این امر را مورد شناسایی قرار داده است. (DARRA، ۲۰۰۳). به همین شکل، هر گروهی که مرتکب حملات به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون شده باشد نیز کاملاً از این امر آگاه بوده است: این حملات، مراکز نمادین نظام هژمونیک جهانی را هدف قرار دادند و به طور مشخص به خاطر تاثیر رسانه های گروهی طراحی شدند. صرف نمایش واقعات و شکستن سکوت (مانند جامسکی و پیلگر) کافی نیست؛ مشکل کنونی عمدتاً ارزش شناسانه (مبتنی بر ارزش ها) است. مداخلات گفتمانی در سطح ارزش شناسانه در حوزه سیاستگذاری، در حوزه های چندگانه رسانه های گروهی و در همه حوزه های محلی ضروری است. جامعه، اقتصاد و فرهنگ ما جهانی و مبتنی بر گفتمان است. در نتیجه، بشریت هرگز تا این درجه به تحقق و شکوفایی "گونه موجود" (مارکس، ۱۸۴۴/۱۹۷۵) - بشریت جهان شمول ما - نزدیک نشده بود. در حالی که به طور همزمان به خود نابودسازی نیز تا این حد نزدیک نشده بوده است. مداخلات گفتمانی لزوماً در نتیجه کار با توجه به وجود این دو مسیر، تاثیر قاطع خواهند داشت. □

این مقاله ترجمه ای است از:

Discourse and Society, Volume 15, Number 2-3, 2004

یادداشت ها:

۱. اما از نسخه "رابرت راهب" سخنرانی اربن استفاده کرده ایم. این نسخه به زبان لاتین توسط رابرت، ۶ تا ۲۵ سال پس از این رویداد نوشته شده است. (مانرو، ۱۹۰۶) (مانرو، ۱۸۹۵) ترجمه انگلیسی این نسخه را ارائه داده است که مورد استفاده گسترده قرار دارد. مانرو خاطر نشان می سازد که "چندین نسخه از سخنرانی ازین اوجود دارد، اما نمی توان اثبات کرد که هر کدام از آنها پس از گذشت چندسال از جلسه شورا به نگارش در آمده اند (۱۹۰۶: ۳۳۱). مانرو چنین نتیجه می گیرد که گرچه "غیرممکن است که تعیین کرد پاپ در واقع چه گفته است"، اما "اتفاق نظر قابل توجهی" در میان گزارشگران مختلف درباره این سخنرانی وجود دارد و در نتیجه می توان نسبت به موضوعاتی که پاپ مورد بحث قرار داده مطمئن بود" (۱۹۰۶: ۳۳۱-۳۳۲). یکی از جنبه های روایت رابرت که آن را در تاریخ نگاری معاصر مورد پذیرش گسترده قرار داده این است که از میان پنج نویسنده ای که گزارشهایشان مهم تلقی می شود، رابرت تنها شخصی است که قطعاً در این رویداد حضور داشته است (مانرو، ۱۹۰۶). تمام پنج گزارش عمده از سخنرانی در کتاب مرجع قرون وسطی (به ویراستاری هال سال) در <http://www.fordham.edu/halsall/source/urban2/vers.html> موجود است.

۲. متن این سخنرانی در مقایسه با سخنرانی آرین به لحاظ منبع و دقت کمتر جای مناقشه دارد، چهار گزارش موقتی که از آن وجود دارد، تفاوت‌های نسبتاً جزئی با یکدیگر دارند (گرین، ۱۹۹۷). املائی آن به انگلیسی مدرن تبدیل شده است و محتوای نسخه‌ای که ما در اینجا به ارائه آن می‌پردازیم. به دکتر لئونل شارپ نسبت داده شده است (۱۶۶۴، گرین، ۱۹۹۷). نسخه شارپ امروزه به طور گسترده مورد پذیرش قرار گرفته است. رونوشتی از آن را می‌توان در پایگاه اینترنتی رادیو بی بی سی به نشانی <http://www.bbc.co.uk/1/notes/echoes-elizabethan/history/radio/> یافت.

۳. متن سخنرانی هیتلر که در اینجا ارائه می‌شود از ترجمه انگلیسی مجاز، برگرفته شده که توسط دولت نازی در آن زمان انتشار یافته است. (باینز، ۱۳۷۶؛ ۱۹۶۹، پانوش ۲). باینز کیفیت ترجمه برخی بخش‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: گاه توجه به صورتی است که «متن آلمانی را آن قدر عجیب و غریب می‌سازد که می‌توان گفت تقریباً تحریف متن اصلی است» (۱۳۷۶، ۱۹۶۹). یکی از اشتباهات اصلی ترجمه که باینز آن را در چندین عبارت تشخیص داده و «اندکی آن را تغییر داده است» نوسان بین «مردم» (*das volkische*)، «ملت آلمان» (*Volk*)، «منش ملی» (*deutschen germanischen charakter*) و «شکل دولت» همه اینها است (که به نظر می‌رسد باینز مفهومی را در نظر داشته که هیتلر از «رایش» استفاده می‌کرده است). اهمیت این نوسان همان چیزی است که در تحلیل ما از هر یک از موارد آمده است (ر. ک. به ص ۱۴). مادقفا به این دلیل ترجمه مجاز را انتخاب کرده‌ایم که مجوز آن توسط دولت هیتلر صادر شده است.

۴. این تراژیک‌ترین و غلط‌ترین برداشت آگاهانه است که جنگ را امری «طبیعی» فرض می‌کند که از ضروریات اساسی شرایط بشری علی‌رغم حضور دیرپای آن در تاریخ مدون است. نباید جنگ را با اعمال خشونت آمیز تصادفی مانند خشونت‌های داخلی اشتباه گرفت. فقدان کامل خشونت سازمان یافته عقلانی در به اصطلاح جوامع «عقب افتاده»، یعنی خشونت مکانیزه‌ای که ما آن را به عنوان جنگ مدرن درک و شناسایی می‌کنیم، توسط انسان‌شناسانی نظیر مالینوفسکی (۱۹۴۱) به خوبی مستند شده است.

۵. باینز (۱۹۶۹، ۱۳۷۷) خاطرنشان می‌سازد که بررسی تاریخ آلمان توسط هیتلر، او را به این سمت سوق داده است که شاهد «ظهور یک آرمان جدید... آرمان مردم» باشد. این نقل قول از ترجمه باینز از سخنرانی هیتلر برگرفته شده است و بخشی از مطالبی را تشکیل می‌دهد که به اعتقاد او در ترجمه مجاز سرهم بندی شده است (۱۹۶۹). جالب اینکه ترجمه باینز (۱۹۶۹) از این نقل قول شباهت بیشتری با نطق‌های پس از ۱۱ سپتامبر بوش از جمله متنی که در اینجا برای تحلیل ارائه شده دارد. ترجمه باینز از نقل قول [۳] در زیر آمده است:

مردم آلمان در منش کلی خود جنگجو نیستند بلکه بیشتر سرباز منش هستند یعنی اینکه جنگ طلب نیستند، اما از فکر کردن به آن نیز هراسی ندارند. آنها عاشق صلح هستند، اما به همان اندازه عاشق شرف و آزادی خود نیز هستند» (باینز، ۱۴۰۹، ۱۹۶۹). این رایش جدید به هیچ طبقه‌ای تعلق نخواهد داشت، این رایش به هیچ گروهی از افراد نیز تعلق نخواهد

داشت، چرا که به کل مردم آلمان تعلق خواهد داشت. رایش جدید تلاش خواهد کرد تا مردم آلمان تراهی برای زندگی بر روی زمین پیدا کنند؛ رایش در پی آن خواهد بود که زندگی بهتری برای این مردم سامان دهد. نمی توان ادعا کرد آنچه من در این سالها به وجود آورده ام، به خودی خود هدف باشد. همه آنها می توانند موقت و گذرا باشند و چنین نیز خواهند بود. از نظر ما عنصر دائمی گوشت و خونی است که ما آن را مردم آلمان می دانیم. حزب، دولت، ارتش، سازمان اقتصادی. همگی چیزی جز نهادها و کارکردها نیستند و تنها ارزشی که می توان برای آنها قائل شد این است که وسیله ای برای دستیابی به هدف باشند. آنها به میزانی که در خدمت این هدف هستند توسط داور تاریخ مورد سنجش قرار می گیرند. و این هدف بار دیگر و همواره مردم هستند (باینز، ۱۹۶۹، ۴۲۹). باینز سخنرانی را بنا بر موضوع به بخش هایی جداگانه تقسیم می کند و ۱۰۰۰ صفحه ای که این دو بخش از یک سخنرانی را از یکدیگر مجزای سازد به ترتیب تحت عناوین "سیاست خارجی" و "قانون اساسی" آورده شده اند. همچنین رجوع کنید به پانوش ۳ برای بحث درباره ترجمه.



منابع:

- Baynes, N.H. (1969) *The Speeches of Adolf Hitler: 1922-1939* (2 Vols). New York: Fertig.
- Bernier, P. (1992) *Ministry in the Church: A Historical and Pastoral Approach*. Mystic, CT: Twenty-Third.
- Bloch, M. (1962) *Feudal Society* (L.A. Manyon, trans). London: Routledge and Kegan Paul.
- Bourdieu, P. (1998) *Practical Reason: On the Theory of Practice*. London: Polity.
- Braudel, F. (1993) *A History of Civilizations* (R. Mayne, trans). London: Penguin. [Originally published 1987.]
- Bullock, A. (1991) *Hitler and Stalin: Parallel Lives*. London: Fontana.
- Bush, G.W. (2001) *Today We Mourned, Tomorrow We Work*. <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2001/09/20010916-2.html>
- Bush, G.W. (2002) *Remarks by the President at 2002 Graduation Exercise of the United States Military Academy*. <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/06/20020601-3.html>
- Conason, J. (2002, January 14) 'Is George W. Bush God's President?'. *The New York Observer* 5.
- Congress of the United States of America (2001) *USA Patriot Act*. http://www.eff.org/Privacy/Surveillance/Terrorism_militias/20011025_hr3162_usa_patriot_bill.html
- Analysis*. http://www.publicintegrity.org/dtaweb/downloads/Story_01_020703_Doc_1.pdf
- DARPA (2003) Information Awareness Office. <http://www.darpa.mil/iao/>
- Dickinson, J. (1926) 'The Mediaeval Conception of Kingship and Some of its Limitations, as Developed in the Policraticus of John of Salisbury'. *Speculum* 1(3): 308-37.
- Elizabeth I (1588) *Speech to the Troops at Tilbury*. <http://www.nationalcenter.org/ElizabethITilbury.html>
- Fairclough, N. (1992) *Discourse and Social Change*. Cambridge: Polity Press.
- Fairclough, N. and Graham, P. (2002, June) 'Marx and Discourse Analysis: Genesis of a Critical Method'. *Estudios de Sociolingüística* 3(1).
- Fairclough, N. and Wodak, R. (1997) 'Critical Discourse Analysis', in T.A. Van Dijk (ed.) *Discourse as Social Interaction*, pp. 258-84. London: Sage.
- Fakre, G. (1994) 'Angels Heard and Devils Seen', *Theology Today* 51(3): 345-58.
- Fukuyama, F. (1993) *The End of History and the Last Man*. New York: Avon Books.
- Gilbert, G.M. (1947) *Nuremberg Diary*. New York: Farrar, Straus.
- Graham, P. (2000) 'Hypercapitalism: A Political Economy of Information Idealism', *New Media & Society* 2(2): 131-56.
- Graham, P. (2002) 'Hypercapitalism: New Media, Language, and Social Perceptions of Value'. *Discourse & Society* 13: 227-49 [Special issue on 'Language in the New Capitalism'].
- Graham, P. and Hearn, G. (2000) 'The Digital Dark Ages: A Retro-speculative History of Possible Futures. Internet Research 1.0: The State of the Interdiscipline', paper for the First Conference of the Association of Internet Researchers, 14-17 September, University of Kansas.

- Graham, P. and Luke, A. (in press) 'Militarizing the Body Politic: New Media as Weapons of Mass Instruction'. *Body & Society*.
- Green, J.M. (1997) 'I My Self': Queen Elizabeth I's Oration at Tilbury Camp', *Sixteenth Century Journal* 28(2): 421-5.
- Halliday, M.A.K. (1993) *Language in a Changing World*. Melbourne: Applied Linguistic Association of Australia.
- Halliday, M.A.K. (1994) *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold.
- Hitler, Adolf (1942) 'Speech to the Reichstag, February 20 1938', in L. Copeland (ed.) *The World's Great Speeches*, pp 496-501. New York: Garden City.
- Lemke, J.L. (1998) 'Analysing Verbal Data: Principles, Methods, and Problems', in K. Tobin and B. Fraser (eds) *International Handbook of Science Education*, pp. 1175-89. New York: Kluwer.
- Malinowski, B. (1941) 'An Anthropological Analysis of War'. *American Journal of Sociology* 46: 521-50.
- Manning, R.B. (1971) 'The Crisis of Episcopal Authority During the Reign of Elizabeth I', *Journal of British Studies* 11(1): 1-25.
- Martin, J.R. (1999) 'Grace: The Logogenesis of Freedom', *Discourse Studies* 1(1): 29-56.
- Martin, J.R. (in press) 'Positive Discourse Analysis: Solidarity and Change', *Revista Canaria de Estudios Ingleses*.
- Martin, J.R. and Rose, D. (2003) *Working with Discourse: Meaning Beyond the Clause*. London: Continuum.
- Marx, K. (1975) 'Economic and Philosophical Manuscripts', in *Early Writings* (R. Livingstone and G. Benton, trans.), pp. 279-400. London: Penguin. [Originally published 1844.]
- Marx, K. (1976) *Capital: A Critique of Political Economy* (B. Fowkes, trans). London: Penguin.
- McKenna, B. (2000) 'Labour Responses to Globalization: The Australian Experience', *Asia Pacific Review* 7(1): 71-104.
- Miller, M.C. (2002) *The Bush Dyslexicon: Observations on a National Disorder*. New York: Norton.
- Mun, T. (1664) *Englands Treasure by Forraign Trade or The Ballance of our Forraign Trade is The Rule of our Treasure*. London: Thomas Clark. Available online: <http://socserv2.socsci.mcmaster.ca/~econ/ugcm/3ll3/mun/treasure.txt>
- Munro, D.C. (1895) 'Urban and the Crusaders', *Translations and Reprints from the Original Sources of European History* 1(2): 5-8.
- Munro, D.C. (1906) 'The Speech of Pope Urban II at Clermont, 1095', *The American Historical Review* 11(2): 231-42.
- Nietzsche, F. (1974) *The Gay Science* (W. Kaufmann, trans.). New York: Random House.
- Postman, N. (1985) *Amusing Ourselves to Death: Public Discourse in the Age of Show Business*. New York: Viking.
- Potter, D.M. (1962) 'The Historian's Use of Nationalism and Vice Versa', *The American Historical Review* 67: 924-50.
- Questier, M. (1997) 'Practical Antipapistry During the Reign of Elizabeth I', *Journal of British Studies* 36: 371-96.

- Reisigl, M. and Wodak, R. (2001) *Discourse and Discrimination: Rhetorics of Racism and Antisemitism*. London: Routledge.
- Russow, J. (2003) *US Engaged in an Illegal War*. <http://globalresearch.ca/articles/RUS303A.html>
- de Santillana, G. and von Dechend, H. (1999) *Hamlet's Mill: An Essay Investigating the Origins of Human Knowledge and its Transmission Through Myth*. Jaffrey, NH: Godine. [Originally published 1962.]
- Saul, J.R. (1992) *Voltaire's Bastards: The Dictatorship of Reason in the West*. Maryborough, Australia: Penguin.
- Saul, J.R. (1997) *The Unconscious Civilisation*. Ringwood: Penguin.
- Urban II (1095) *Speech at the Council of Clermont, 1095*. Available from <http://www.fordham.edu/halsall/source/urban2-5vers.html>
- Waddington, R.B. (1993) 'Elizabeth I and the Order of the Garter'. *Sixteenth Century Journal* 24(1): 97-113.
- Weber, M. (1991) 'Politics as a Vocation', in H.H. Gerth and C. Wright Mills (eds) *From Max Weber: Essays in Sociology*, pp. 77-128. London: Routledge. [Originally published 1919.]
- Wodak, R. (2000) 'Conclusions', in R. Wodak and T. van Dijk (eds) *Racism at the Top: Parliamentary Discourses on Ethnic Issues in Six European States*. Vienna: Drava Verlag.
- Wodak, R. and Meyer, M. (2001) *Methods of Critical Discourse Analysis*. London: Sage.